

عبرتی و حکایتی

دست نوشته‌ای از دکتر علی شریعتی

بسمه تعالی

برادر عزیز و دوست ارجمند آقای مهندس میثمی!

با عرض سلام و تجدید ارادت خالصانه، مقاله‌ای که تصویر آن به ضمیمه تقدیم می‌گردد، به قلم و خط مبارز خستگی‌ناپذیر، مرحوم دکتر علی شریعتی به تاریخ بهمن ماه ۱۳۴۸ است و این زمانی است که من با ایشان علاوه بر روابط دوستی و همفکری و هم‌رزمی در رابطه و کالتی هم بوده‌ام و با کمال تعجب این مقاله ضمن بعضی از مقالات و نوشته‌های دیگر، هنگام بازرسی اتاق اینجانب در سال قبل، از تعرض ضبط و حمل آنها مصون و محفوظ مانده است.

در این مقاله مرحوم دکتر شریعتی بعد از ذکر از رساله‌هائری برگسون فیلسوف فرانسوی در مورد خنده (Le Rire) با قلم موشکاف و توانای خود در تعریف از روزنامه‌توفیق (روزنامه‌فکاهی سیاسی روز) و در تجزیه و تحلیل فرهنگ ایرانی و طرح مسائل جدی و اصلی به صورت شوخی و طنز چه عالمانه و چه استعارانه مورد بحث قرار داده است. امید است که انتشار آن در مجله چشم‌انداز مفید فواید سیاسی و موائد علمی خوانندگان گرامی قرار گیرد.

والسلام علیکم ورحمة الله

ارادتمند - احمد صدر حاج سیدجوادی

۸۱/۱۲/۶

عبرتی و حکایتی

مشهد - علی شریعتی

۴۸/۱۱/۱۲

هائری برگسون فیلسوف معاصر فرانسوی رساله عمیق و موشکافانه‌ای دارد بنام "خنده" Rire که در آن فیلسوفانه خندیدن را تحلیل کرده است و نشان داده که انسان را چرا خنده میگیرد و از چه مسائلی است که خنده برمیآید.

وقتی موشکافی‌های وی را میخواندم که با چه ظرافت و در عین حال با چه دشواری در بین زمینه میاندیشد و در جستجوی یافتن مثالهایی تلاش میکند با خود میگفتم کاشکی برگسون میتونست هم "ایرانی" باشد و هم "خواننده توفیق"، آنگاه کتاب "خنده" او چه شاهکار عمیق و زیبا و پرمایه‌ای میشد، چه، میان "ایرانی بودن" و "توفیق خواندن" رابطه‌ای است که در همه فرهنگهای گوناگون، ویژه "ایرانی توفیق خوان" است. زیرا، بسیار ساده لوحانه است اگر توفیق را روزنامه‌ای تعبیر کنیم که - همچون روزنامه‌های مشابیهش در دیگر کشورها از قبیل Le canard enchene - "مسائل اجتماعی و سیاسی را به زبان شوخی برای مردم بیان میکند". چنین تعبیری ظرفیت آن را ندارد که تمام حقیقت سرشار و ریشه‌دار و ظرفیتی را که در رابطه "مردم ایران" و "روزنامه توفیق" هست در خود جای دهد و به خواننده ابلاغ کند زیرا وقتی میتوانیم از این حالت عمیق و پخته و حساس سخن بگوییم که مسأله روانشناسی و فرهنگ و روح انتقادی طنزآمیز خاص ایرانی را خوب بشناسیم و این هنگامی ممکن است که تاریخ سخت و طولانی این قوم و "سرشت و سرگذشت" غم‌انگیز ملت هوشیار و معنی‌یاب و صاحب‌دل را در

چشم‌انداز ایران مفتخر است که در آستانه بیست و ششمین سالگرد شهادت دکتر شریعتی، عین دست خط ایشان و توضیح دکتر احمد صدر حاج سیدجوادی را بدون دخل و تصرف و ویراستاری، به خوانندگان عزیز تقدیم دارد.



عربی و حکایت
 شرح و تفسیر
 ...
 ...
 ...

طول ادواری که بر او گذشته است از نزدیک بررسی کنیم و ببینیم که این قوم که اندیشه‌های نقاد و نگاهی موشکاف و دلی شاعر و روحی حساس و حالتی رندانه و زرنگ و شوخ طبع و هفت خطا داشته است غالباً، در رهگذر تاریخ درازش، با مضحک‌ترین اشکال و به دست احمق‌ترین اشخاص گرفتار بوده است و سعدی نکته‌سنج صاحب‌دل خوش سخنی بوده است که جهودانش به کار گل و امید داشته‌اند و او که دستی بر این زبردستان نداشته و زبانش را یارای سخن گفتن آزاد و صریح نبوده و مجال فریادی نمی‌یافته خواه ناخواه روح لطیف و هوش تیزش در تنها جولانگاه ممکن اسب می‌تاخته و در این میدان بوده است که در لطیفه ساختن و ظریفه برداختن و "خورده‌گیری" های موشکافانه و نکته‌سنجی‌های زیرکانه و پوشیده‌تاختن و پنهان گفتن و رندانه دست‌انداختن و کنایه و ایهام و مجاز و استعاره و ذم بما شبیه‌المدح و "به در گفتن تا دیوار بشنود" و حال را به گذشته بردن و حساسش را رسیدن و گذشته را به حال کشاندن و در پس تعبیرات و توجیهاات و پرسوناژهای آن از تیررس "حالیون" مخفی شدن و در سنگر دین و تاریخ و قصه و اسطوره و عرفان و تصوف و زهد و انزوا به کمین نشستن و از پشت پرده‌های رنگارنگ شعر و شوخی و ضرب‌المثل و معانی و بیان و بدیع و صنایع لفظی و معنوی بی‌شمار تیراندازی کردن و هزاران "لطایف‌الحیل" دیگر، روحی یافته زیبا و زاینده و فرهنگی ساخته سرشار از لطافت و طنز و نقد که اگر آن را بخواهیم به اصطلاح معمول فرنگیش Satir بنامیم بحر را در کوزه‌ای ریخته‌ایم و گلستان بی‌در و پیکری را در گلدانی نمایانده‌ایم.

فرهنگ و روح نقد طنزآمیز خاص ایرانی ثمره دو واقعیت توأمان است: یکی روحیه لطیف و نکته‌سنج این قوم که فطری است و دیگری شرایط اختناق که تجلی و رشد او را از "راسته گفتن" و صریح و یک بعدی و مستقیم خود را ابراز کردن مانع می‌شده است و همچون کسی که از نعمت نطق محروم است لاجرم چشم و نگاه و لب و سر و گردن و ادا و اطوارش نرمش و دقت و ظرافت حرکاتی می‌یابد که فقدان زبان را جبران می‌کند و اگر چنین کسی هنرمند و خوش استعداد نیز باشد غالباً با چشم و ابرو و سر و دست آنچه‌ان معنی‌دار و دلپذیر و اثربخش و عمیق "حرف می‌زند" که زبان آزاد و آسوده و "رسمی" هرگز قادر نیست در انتقال این معانی، تا بدین مرحله از "توفیق" نائل آید.

توفیق یک روزنامه فکاهی نیست، روزنامه‌ای که نویسندگان و کاریکاتوریست‌های شوخ‌طبعی آن را برای سرگرمی و تفریح خواننده و لطف‌بخشیدن به خستگی کار خشک روزانه و پرکردن "اوقات فراغت" افراد تدوین کنند نیست. توفیق آینه صادق‌نمای روح لطیف و زبان نیشدار، و دماغ‌رند و نقاد قومی است که در "تقیه" رشد کرده و توانا و سرمایه‌دار شده و فرهنگی غنی آفریده است. توفیق روزنامه نیست. در شهر قرطی‌ها و امل‌ها و فرنگی‌مآب‌های ناشی و آدمک‌های مصنوعی و تصدیق‌دارهای باسمه‌ای این روزگار، یا توفیقی است که در آن بچه‌های خلف جهان، ایرانی‌های رند "بدلتز" هوشیاری که همیشه خوب خورده‌اند اما هیچگاه گول نخورده‌اند با همان کلاه نمذی و قبای کرباسی و نظامی قدک آبا جدادی خود دور هم می‌نشینند و از طبقه دوم آن ساختمان خیابان اسلامبول دنیا را تماشا می‌کنند و همه چیز را از پشت ذره‌بین روح تیزبین "مواز ماست کش" خویش مینگردند و با زبان خودمانی و لحن صمیمی و فرهنگ غنی و پر فوت و فن نقد و طنز ایرانی از همه چیز گپ می‌زنند و "مشت‌های آسمان کوب قوی" را وامی‌کنند و زبردستان "یا نهان سلی‌زنان یا آشکار" را دست می‌اندازند.

ارسطو در اثر معروفش بنام "Poetica" که با نگاهی فلسفی به شیوه منطقی ویژه خویش به "تعریف و تقسیم‌بندی" هنر می‌پردازد، هنر را "محاکات" نمایش (Dram) یا بیان و تقلید واقعیت و طبیعت می‌شمارد و آن را، بر مبنای نوع تأثیری که ذهن و روح آدمی از آن می‌پذیرد، به کمدی و تراژدی تقسیم می‌کند و در نظر او تراژدی از آن رو که یک هنر جدی است و روح را همواره با معانی متعالی و مسائل عمیق و مرتفع و برتر از سطح ابتدال زندگی روزمره می‌آمیزد به کمال و علو و تصفیة باطن از ردائل و ضعف‌های اخلاقی و غریزی معمول می‌پردازد و بر کمدی که نمایش واقعیت‌های عادی و پیش‌باقتاده روزمره است برتری دارد و از اینجا است که تراژدی نمایش زندگی "فاخر" و معانی بلند و دنیای برین

عصر ما، با همه زشتی‌ها و بدی‌هایش، آفریننده پرشکوه‌ترین حماسه انسانی است و آن انتقال "حماسه" است از دنیای در بسته طلایی خدایان اساطیری و قهرمانان نژاده و صاحبان "شجره" به دنیای باز و بی‌مرز توده‌بی‌نام و نشان

**فرهنگ و روح نقد
طنز آمیز خاص ایرانی
ثمره دو واقعیت توأمان
است: یکی روحیه لطیف و
نکته سنج این قوم که
فطری او است و دیگری
شرایط اختناق که تجلی و
رشد او را از "راسته گفتن"
و صریح و یک بعدی و
مستقیم خود را ابراز
کردن مانع می‌شده است**

انسان‌های برتر و شریف‌است و نمایشگر عشق‌ها و فضیلت‌ها و ماجراهای زندگی خدایان و قهرمانان و نجبا و آزادگان، و برعکس کم‌دی نمایشگر روابط میان افراد بی‌سروپا و حملات و حادثات زندگی توده مردم کوچه و بازار است و از این رو است که تراژدی را هنری جدی و عمیق و تأمل خیز و غالباً هیجان‌آور و غمناک می‌یابند و کم‌دی را هنری سبک و سطحی و نشاط خیز و خنده‌ناک، و در یک تعبیر، تراژدی هنر اشراف و کم‌دی هنر توده بی‌نام و نشان.

من با اینکه "قضاوت" ارسطو را در این زمینه مطرود میدانم و با آن نه تنها موافق نیستم که تعصیب دشمنانه دارم ولی "استدلال" و تحلیل او را بطور کلی می‌پذیرم و به عبارت دیگر، با قبول تعریفی که از دو نوع هنر دارد به نتیجه‌ای متناقض با او میرسم چه، آنچه درباره "واقعیت" هنرها می‌گوید (Jugement de valeur) درست است اما در آنجا که به ارزیابی (Jugement de fait) میردازد، دیگر نه یک عالم منطقی بلکه یک اشرافی "والاتباع" است و طبعاً با توده مخالف و همچنانکه از نظر نژادی و جوهر ذاتی انسانی، توده گمنام و محروم و بالاخص محکومان سیستم پلید برده‌داری را "انسان‌های دست دوم" و فاقد فخر و فضیلت می‌بندارد و از نظر سیاسی فاقد حق حیاتی شرافتمندانه و محروم از قدرت اختیار و دخالت در سرنوشت خویش و شرکت در زندگی اجتماعی و سیاسی و رهبری جامعه و این حقوق را همه در انحصار زبندگان و نجبا که تنها انسان‌های صاحب فضیلت (اریستو) میدانند طبیعی است که با هنر توده نیز مخالف باشد و برای آن ارزشی قائل نگردد. و چون کم‌دی یک درام "مردمی" است و مردم (Demo) عاری از حیثیت و فضیلت و شکوه انسانی‌اند! و دموکراسی (در برابر اریستوکراسی)، پیروزی اوباش و اراذل بر نجبا و اشراف و بعبارت دیگر تفوق ارزشهای منفی یعنی ابتذال و انحطاط بر تعالی و ارتقاء است! خواه‌ناخواه در چشم فیلسوف اریستوکرات زبده‌پرستی چون ارسطو که همانند استادانش، افلاطون و سقراط، مسائل انسانی و اجتماعی را همه از زاویه پایگاه



**قهرمانان حماسه روزگار
 ما بن مهدی‌ها و کامیولاها
 و جمیله‌ها و میلیون‌ها
 مردم زرد و سیاه و
 سفیدی هستند که نه به
 خاطر ر بوده شدن هلن
 زیبا و هومر پاریس یا
 ملناس بلکه برای کشتن
 عقاب جگرخوار و شکستن
 زنجیر انسان کش ژئوس
 قهرمانان و سرشار از
 فخر می‌جنگند و گمنام و
 بی‌نشان می‌میرند**

**امروز نیز ما می‌خندیم و
 درست به همان‌گونه
 می‌خندیم که ارسطو
 می‌گوید اما نه بر
 داستانهایی که
 شخصیت‌هایش زنان و
 مردان عادی کوچک و
 بازارند بلکه بر
 داستان‌هایی که
 شخصیت‌هایش نماینده
 نجبای نانجیب و اشراف
 بی‌شرف‌اند**

اجتماعی خاص خویش مینگردند یک هنر محکوم و پست دیده میشود و به همین دلیل است که امروز باید هنر کم‌دی‌را، با همان مشخصاتی که ارسطو برای آن قائل شده است یعنی هنری که زبانش زبان محاوره عادی است و شخصیت‌هایش، افراد بی‌نام و نشان و غیرمتعین و دردها و آرزوهایش دردها و آرزوهای زندگی و روح مردم کوچه، (آنها که به جای فخر و فضیلت، رنج و محرومیت دارند)، اصیل‌ترین، جدی‌ترین و حیاتی‌ترین هنر انسانی دانست زیرا، عصر ما، با همه زشتی‌ها و بدی‌هایش، آفریننده پرشکوه‌ترین حماسه انسانی است و آن انتقال "حماسه" است از دنیای در بسته طلایی خدایان اساطیری و قهرمانان نژاده و صاحبان "شجره" به دنیای باز و بی‌مرز توده بی‌نام و نشان. اسطوره عصر ما، دیگر اسطوره اشکیوس و کیکاوس و گیو و گودرز و سیمرغ و زال و تهمینه و ادیپ‌شاه و آگاممنون و ایلیاد و ادیسه... نیست، ژان والژان و گوژپشت تتردام و باباگوریو و عموتم و نه‌نه‌دل‌اور است. قهرمانان حماسه روزگار ما بن‌مهدی‌ها و کامیولاها و جمیله‌ها و میلیون‌ها مردم زرد و سیاه و سفیدی هستند که نه به خاطر ر بوده شدن هلن زیبا و هومر پاریس یا ملناس بلکه برای کشتن عقاب جگر خوار و شکستن زنجیر انسان کش ژئوس قهرمانان و سرشار از فخر می‌جنگند و گمنام و بی‌نشان می‌میرند. اگر عصر طلایی یونان و روم، یک پرومته‌در در زنجیر و یک هرکول زنجیر گسل داشت امروز ما ملت‌هایی داریم که توده مردمش رنج پرومته‌ای را که آتش به انسان هدیه کرد می‌کشند و زنجیر ژئوس را که از عطف "آتش و انسان" می‌هراسد می‌گسلند. قهرمان حماسه انسان امروز، دیگر صاحب "کمر بند باریک و ریش دوشاخ" نیست، آن مرد ناشناسی است که، وقتی می‌تواند، نیویورک را به آتش میکشد و وقتی نمیتواند، در وسط میدان شهر می‌نشیند و خود را آتش می‌زند. حماسه عصر ما سقوط فضائل و شرف ارسطویی و شکوه یافتن فضائل و شرف انسانی است. امروز نیز ما می‌خندیم و درست به همان‌گونه می‌خندیم که ارسطو می‌گوید اما نه بر داستانهایی که شخصیت‌هایش زنان و مردان عادی کوچک و بازارند بلکه بر داستان‌هایی که شخصیت‌هایش نماینده نجبای نانجیب و اشراف بی‌شرف‌اند. کم‌دی‌امروز بدن معنی که ارسطو می‌گوید Bourgeois Gentilhomme بالزاک است!

اما امروز بگونه دیگری هم "می‌خندیم". این‌گونه "خندیدن" یکی از عزیزترین کشف‌های انسانی معنویت عصر ماست و آن نه سخن گفتن از آنچه خنده‌ناک است بلکه "خنده ناک سخن گفتن" است از آنچه سخت غم‌انگیز است! بنابراین، خنده‌ناکی در "شیوه بیان" است نه در مسائلی که بیان میشود و از این‌رو است که آن را باید یک "هنر واقعی" نامید. اما چرا از آنچه غم‌انگیز است باید فکاهی سخن گفت؟ به دو دلیل: یکی برای آن‌که از آنچه غم‌انگیز است بتوان سخن گفت، دیگر آنکه، دور از چشم منطق، که همواره در مسیر آنچه جدی است، ایستاده است و از بیراهه ترس و طمع که همیشه حقی که جدی است بر می‌آشوبد، جدی‌ترین حقیقت‌ها را در جامه غیر جدی در دل‌ها بنشانند و این است معنای آن "دو چیزی که خواننده توفیق هرگز نباید فراموش کند" و این است عمق تعبیر ساده‌ای که دوست قلم‌شناسم دکتر هزارخانی در اثنای گفتگویی که از توفیق داشتیم گفت: "امروز مجله فکاهی توفیق جدی‌ترین مجلات ایران است" و این است راز معمایی ویژه توفیق: "نیم قرن گفتن و جز از مردم نگفتن"! و این است تجربه سخت و سخت‌ارجمند توفیق در پاسخ مولانا‌های معاصر که می‌فرمایند: "حق نشاید گفت جز زیر لحاف" تجربه‌ای که نشان میدهد که در جامعه ما "برای سخن گفتن تنها دانستن کافی نیست، توانستن نیز می‌خواهد" چه، بسیارند کسانی که میدانند چه بگویند اما هیچ نگفته‌اند از آنکه نمیدانسته‌اند که چگونه باید گفت؟ و در چشم من ارزش بزرگ توفیق تنها نه در دانشش که بیشتر در "هنر"ش تجلی میکند. این است که توفیق برای مردم بی‌زبان حکایتی است و برای روشنفکران "بی‌هنر" عبرتی.

